

**An Investigation of the Old Persian and Avestan Sentences  
Containing the Verb “kar-”  
(With an Emphasis on the Verb Valence to Determine  
Compound and Incorporative Verbs)**

**Sahar Vahdati Hosseinian\***

**Abstract**

One of the most challenging grammatical issues in New Persian language is to determine criteria for defining compound and incorporative verbs. Given that in New Persian, combination and incorporation are productive processes, it makes so much sense to survey the historical courses of the verbs which are conjoined to make compound and incorporative verbs, in order to find out their semantic and structural development in the evolution of Persian language. Unfortunately, few scholars have paid attention to this issue. Among Persian verbs, “kar-” has the most potential in collocating with non-verbal elements. Emphasizing on the verb valence, this paper attempts to answer the following questions: Has “kar-” been converted into a light verb in collocation with non-verbal elements in ancient languages (Avestan and Old Persian)? And, has it played a role in the construction of compound and incorporative verbs?

**Keywords:** Old Persian, Avestan, Verb valence, Compound verb, Incorporative verb, The Verb “kar-” .

---

\* MA in Ancient Languages, University of Tabriz, Tabriz, Iran, saharv18@yahoo.com

Date received: 10/03/2021, Date of acceptance: 07/06/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## بررسی جملات حاوی فعل -kar در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی

### (با تاکید بر ظرفیت فعل به منظور تعیین افعال مرکب و انضمامی)

سحر وحدتی حسینیان\*

#### چکیده

یکی از چالشی‌ترین مباحث دستوری در زبان فارسی، تعیین معیارهایی برای تعریف فعل مرکب و انضمامی است. علیرغم زایایی این دو گونه فعلی در زبان فارسی امروز، کمتر محققانی به روند تغییر و تحولات معنایی و ساختاری افعالی که در ساخت افعال مرکب و انضمامی نقش دارند، در سیر تحولات زبان فارسی توجه کرده است. با بررسی تاریخی این افعال می‌توان پاسخی برای این سوال یافت که آیا وجود این گونه افعال ریشه تاریخی دارد؟ با توجه به اینکه در زبان فارسی امروز در میان افعالی که توانایی امکان هم‌نشینی با اجزاء غیرفعلی دارند، فعل کردن از زایایی بیشتری برخوردار است، این مقاله با تاکید بر ظرفیت فعل، سعی در پاسخ به پرسش زیر دارد: آیا در زبان‌های باستانی (فارسی باستان و اوستایی) جزء فعلی -kar در هم‌نشینی با اجزای غیرفعلی تبدیل به فعل سبک شده و در ساخت افعال مرکب و انضمامی نقش داشته است؟

**کلیدواژه‌ها:** فارسی باستان، اوستایی، ظرفیت فعل، فعل مرکب و انضمامی، فعل -kar

#### ۱. مقدمه

در زبان فارسی در کنار فعل مرکب با فعل انضمامی نیز مواجهیم که همانند فعل مرکب از هم‌نشینی جزء غیرفعلی با جزء فعلی ساخته می‌شود. برای مثال *غدا خوردن* در جمله «بچه ها غدا خوردند» فعل انضمامی به شمار می‌آید و «بچه ها غدایشان را خوردند» صورت

\* کارشناس ارشد زبان‌های باستانی، دانشگاه تبریز، saharv18@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۷

غیرانضمامی آن می‌باشد. طبق گفته دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۸۰-۱۸۵) «افعالی که از طریق ترکیب و انضمام تشکیل شده‌اند به لحاظ ساخت‌وازی مرکب اند» ولی چهار تفاوت عمده با یکدیگر دارند:

۱. بر خلاف افعال ترکیبی که صورت متناظر غیرترکیبی برای آنان وجود ندارد، افعال انضمامی دارای صورت غیرانضمامی هستند.
۲. افعال انضمامی بدون استثنا لازم هستند در حالیکه افعال مرکب می‌توانند هم لازم و هم متعدی باشند.
۳. در انضمام فعل معنای اصلی خود را حفظ می‌کند ولی در ترکیب فعل دستخوش دستوری شدگی می‌شود و ماهیت نمودی پیدا می‌کند.
۴. زایایی انضمام نسبت به فعل مرکب بیشتر است.

شین توک (۱۳۶۳: ۱۳۴-۱۳۵) نیز در مقاله خویش با اشاره به اینکه فعل انضمامی منحصراً تمهیدی برای پرنمودن شکاف‌های معنایی از نوع فعل نیست، بلکه روندی تعدی برای تکمیل و سرانجام جایگزینی افعال تک‌ستاکی در زبان فارسی بوده است، ضمن مسجل دانستن وجود افعال مرکب در زبان اوستایی از وجود افعال انضمامی در این متون سخن گفته است. وی با آوردن شواهد زیر به ترتیب از فرگرد چهارم و نندیداد، هوم یشت و زامیاد یشت این فرضیه را رد می‌کند که زبان فارسی این روند [تشکیل افعال انضمامی] را صرفاً به منظور ادخال افعال عربی که دارای معادلی واژگانی در فارسی نبوده‌اند، ابداع کرده است:

yō	<u>narəm</u>	<u>vīxrūməntəm</u>	x <sup>v</sup> arəm	jaiṇti
او	کسی که acc	خونین acc	زخم acc	می‌زند

کسی که به کسی [مردی] زخم خونین زند.

<u>skəndəm</u>	šē	<u>manō</u>	kəṛənūidi
خراب acc	را	مغزش acc	فراهم می‌کند

مغزش [فکرش] را خراب می‌کند.

āat	tā	<u>hazō</u>	niuuarəzaiiən	daēuua
پس	آنها acc	زور acc	به کار بردند	دیوها

پس آن دیوها برعلیه آن‌ها زور به کار بردند.

اگر چنین افعالی بنابه گفته شین‌توک افعال انضمامی هستند آیا معیارهای فوق‌الذکر دبیر مقدم می‌تواند قابل تعمیم در زبان‌های باستانی باشد؟ پاسخ مثبت یا منفی منجر به طرح سوالی دیگر می‌شود که حالت‌های مفعولی در جملات بالا چه نقشی برعهده دارند؟ با وجود اینکه در زمینه فعل مرکب و انضمامی در زبان فارسی امروز تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته است، کمتر محقق روی روند تغییر و تحولات معنایی و ساختاری افعالی را که در ساخت افعال مرکب و انضمامی زبان فارسی امروز نقش دارند، در سیر تحولات زبان فارسی مورد مطالعه قرار داده است. در این راستا بهتر است چنین افعالی، یعنی افعالی چون *زدن، دادن، گرفتن، داشتن، کشیدن، خوردن، یافتن، آمدن، یافتن* و *کردن* در زبان‌های فارسی دوره باستان و میانه نیز مورد مطالعه قرار گیرند. از میان افعال فوق‌الذکر طبق نتیجه آماری حاصله از پژوهش ژاله رستم پور، به نقل از محمدرضا باطنی (۱۳۶۸: ۳) از میان ۳۰۰۰ فعل مرکب در زبان فارسی ۱۰۵۶ فعل با جزء فعلی *کردن* ساخته شده‌اند و در پیکره زبانی مورد مطالعه دبیرمقدم (۱۳۹۲: ۱۷۰-۱۷۲)، شامل ۱۲۹۹ فعل مرکب، ۵۰۳ فعل مرکب با جزء فعلی *کردن* همراه است. بنابراین با توجه به بسامد هم‌نشینی اجزاء غیرفعلی با جزء فعلی *کردن*، ساختار جملات حاوی این فعل در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما سوای از این موضوع، درجه تهی‌شدگی از معنی این فعل در هم‌نشینی با اجزای مختلف غیرفعلی نیز حائز اهمیت است. هرچند در همه افعال به صورت یکسان تهی از معنا نمی‌شود، جزء فعلی *کردن* سبک‌ترین فعل مرکب فارسی به شمار می‌رود؛ در اسم‌سازی از برخی از این افعال با وجود قابل حذف بودن جزء فعلی *کردن*، معنای جزء فعلی حفظ می‌شود (مانند لغوکردن سفر رئیس جمهور به نفع ما نبود) و نشان دهنده این است که جزء فعلی به اندازه‌ای سبک شده است که حذف آن هیچ خلل معنایی به وجود نمی‌آورد (منصوری ۱۳۹۲: ۸۸). بنابراین این مقاله با هدف پاسخ به پرسش زیر به بررسی جملات حاوی فعل kar- می‌پردازد:

آیا در زبان‌های باستانی جزء فعلی kar- در هم‌نشینی با اجزا غیرفعلی تهی از معنا شده و در ساختار افعال مرکب و انضمامی نقش داشته است؟

برای پاسخ به این پرسش لازم است ظرفیت فعل kar- در این متون تعیین شود؛ زیرا ساخت هر جمله‌ای عمدتاً بر اساس ظرفیت فعل مرکزی یا هسته تعیین می‌شود. در واقع طبق دستور وابستگی (طیب‌زاده ۱۳۹۳: ۸۱) فعل به عنوان مرکز ثقل جمله «تعیین می‌کند

هر جمله با چه متمم‌هایی باید یا می‌تواند به کار رود، بنابراین بخش زیادی از اطلاعات نحوی جمله متعلق به فعل است که در مقابل هر فعل در واژگان زبان مندرج می‌شود».

در زبان‌های تصریفی همچون فارسی باستان و اوستایی چنانچه هاسپلمت (Haspelmath, 2008: 511) می‌گوید این را باید در خاطر داشت که برچسب‌های حالت هرگز نمی‌توانند دربرگیرنده همه بازه معنایی و دیگر خصوصیات حالت باشند. برچسب‌های حالت عمدتاً ابزارهای یادیار (mnemonic devices) هستند و می‌بایست منعکس‌کننده برخی خصوصیات مهم معنایی حالتی باشند که آن‌ها به خود اختصاص داده‌اند. اما به هر حال بازه کامل کاربردها باید به طور جداگانه توصیف شوند.

با بررسی همه جملات حاوی فعل -kar در کتیبه‌های فارسی باستان و متون اوستایی - با کسر جملات تکراری مجموعاً ۵۷ جمله اوستایی و ۱۳۱ جمله فارسی باستان - به ترتیب مندرج در کتاب فارسی باستان کنت و واژه‌نامه اوستایی بارتمه، نوع، تعداد و حالات متمم‌های اجباری این فعل در هر دو زبان به شرح ذیل می‌باشد:

1) nom, acc (sb), v

2) nom, 2 acc, v

3) nom, loc, v

2-1) nom, acc (sb), acc (adj), v  
2-2) nom, acc (sb), acc (sb), v

البته به جای برخی از حالات مفعولی، قید، ضمیر یا جمله قرار گرفته که جانشین اسم، صفت یا جمله ماقبل شده‌اند.

با دقت در کارکردهای حالت مفعولی در هر دو زبان طبق تحقیقات رایشلت (Reichelt 1909: 227-232)، کنت (Kent 1953: 79-80)، وست (West 2011: 20-23) و مارتینه ودوان (Martínez & de Vann 2014: 100) در می‌یابیم که همه محققان در پنج کاربرد حالت مفعولی متفق‌القولند، هرچند هریک به گونه‌ای این مساله را مطرح کرده‌اند:

- به عنوان مفعول مستقیم
- برای بیان هدف یا مقصد در معنای واقعی و مجازی
- با کارکرد قیدی
- مفعول دوم به عنوان تمیز برای مفعول مستقیم در افعال متعدی

- به عنوان مفعول شخصی و مفعول شیئی در افعالی که نیاز به دو مفعول دارند حال با این سوال مواجهیم اگر وجود دو مفعول در زبان‌های باستانی امکان‌پذیر بوده است، چه تحولی باعث شده است که امروزه وجود دو مفعول در یک جمله مانع‌الجمع قلمداد شود. طباطبایی (۱۳۸۴: ۳۰-۳۱) می‌گوید: «اگر عبارتی از یک اسم و یک فعل گذرا (متعدی) ساخته شده باشد و این دو در مجموع به یک مفعول رایی احتیاج داشته باشند با فعل مرکب سروکار داریم» و با آوردن جمله «خطر سیل شهر را تهدید می‌کند»، تهدید را مفعول بی‌نشانه فعل کردن در نظر می‌گیرد «زیرا چنانکه می‌دانیم مفعول بی‌نشانه و مفعول رایی مانع‌الجمع اند... بنابراین باید تهدید کردن را یک واحد ساختاری در نظر بگیریم که در مجموع، فعلی گذرا به شمار می‌آید و به مفعول احتیاج دارد».

دبیر مقدم (۱۳۹۲: ۱۱۸) نیز تحول نقش نحوی «را» را از فارسی باستان تا فارسی امروز به این شکل خلاصه کرده است:

	مفعول متممی، مفعول غیر صریح، مفعول	مفعول متممی، مفعول غیر صریح، مفعول	
مفعول صریح	مفعول متممی، مفعول غیر صریح،	مفعول متممی، مفعول غیر صریح، مفعول	مفعول متممی <
	مفعول بهره ور، مفعول صریح <	مفعول بهره ور، مفعول صریح <	
فارسی امروز	فارسی قدیم	فارسی میانه	فارسی باستان

اما دبیر مقدم در بررسی تحولات «را» صرفاً حرف نشانه rādiy و rāy را در این متون مد نظر قرار داده و هیچ اشاره‌ای به کارکردهای حالت مفعولی نداشته است. در ادامه با ذکر نمونه‌های موجود در این زمینه سعی بر آن است تا پاسخی به برخی از ابهامات مطروحه در مقاله داده شود.

## ۲. پیشینه تحقیق

در زمینه فعل مرکب در زبان فارسی تحقیقات و مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته است که پرداختن به همه آن‌ها در این مختصر نمی‌گنجد. از میان محققان غیرایرانی می‌توان به مطالعات جونز (۱۸۲۸)، فوربس (۱۸۷۶)، فیلات (۱۹۱۹)، لمبتون (۱۹۵۳)، ویندفور (۱۹۷۹)، گلدبرگ (۱۹۹۶)، فولی، هارلی و کریمی (۲۰۰۵) و مگردومیان (۲۰۱۲) اشاره کرد و از میان محققان ایرانی می‌توان از خیامپور (۱۳۴۷)، فرشیدورد (۱۳۵۱)، وحیدیان کامیار (۱۳۵۱)، ناتل خانلری (۱۳۶۳)، دبیرمقدم (۱۳۹۲)، طیب‌زاده (۱۳۹۳) و طباطبایی (۱۳۸۴) نام برد. در زمینه بررسی فعل در زبان‌های فارسی میانه و پارتی می‌توان از تلگدی

(۱۹۵۱)، برونر (۱۹۷۷)، راستارگویا (۱۹۸۱) و زوندرمان (۱۹۸۹) اسم برد. اهم این تحقیقات مربوط به طباطبایی (۱۳۸۴)، دبیر مقدم (۱۳۹۲) و طیب‌زاده (۱۳۹۳) است. دبیر مقدم چنانچه در بخش مقدمه نیز از آن سخن رفت، از فعل انضمامی و مرکب سخن می‌گوید و فعل مرکب را در پنج دسته (۱) اسم+فعل (۲) قید یا قید پیشوندی+فعل (۳) صفت+فعل کمکی (۴) گروه حرف اضافه‌ای+فعل و (۵) اسم مفعول+فعل کمکی مجهول‌ساز قرار می‌دهد. طیب‌زاده (۱۳۹۳) با دسته‌بندی فعل مرکب جداشدنی و جداشدنی، تقسیم‌بندی دبیرمقدم را به دو دسته (۱) اسم+فعل و (۲) قید+فعل تقلیل می‌دهد. طباطبایی (۱۳۸۴: ۲۸-۳۰) نیز با بر شمردن سه معیار زیر قایل به وجود فعل مرکب در زبان فارسی است: «۱) فعل مرکب یک واحد معنایی است و جزء فعلی آن از محتوای معنایی خود تهی شده است و بخش اعظم معنی را جزء غیرفعلی حمل می‌کند. ۲) اگر عبارتی از یک اسم و یک فعل گذرا (متعدی) ساخته شده باشد و این دو در مجموع به یک مفعول رایی احتیاج داشته باشند، با فعل مرکب سرو کار داریم. ۳) اگر عبارتی از یک اسم و یک فعل گذرا ساخته شده باشد و این دو در مجموع همچون فعل ناگذرا (لازم) عمل کنند یعنی به مفعول احتیاج نداشته باشند با فعل مرکب سروکار داریم». در مورد ظرفیت فعل در زبان فارسی امروز نیز آثار طیب‌زاده حائز اهمیت است. وی وابسته‌های فعل را به دو گروه متمم‌های اجباری و اختیاری، و افزوده‌های خاص و عام تقسیم می‌کند. متمم‌های فعل را در هشت گروه فاعل (اجباری)، متمم مستقیم (اجباری)، متمم حرف اضافه‌ای (اجباری و اختیاری)، متمم اضافه‌ای (اجباری)، متمم بندی (اجباری و اختیاری)، مسند (اجباری)، تمیز (اجباری) و متمم قیدی (اجباری) جای می‌دهد. اما در زمینه بررسی افعال مرکب و انضمامی بر اساس ظرفیت این افعال در زبان‌های فارسی باستان و اوستایی هیچ تحقیقی صورت نگرفته است.

### ۳. شرح و بررسی

در این بخش به دلیل کثرت جملات مورد مطالعه فقط به ذکر چند نمونه اکتفا کرده و در حد امکان به تشریح برخی از جملات پرداخته شده است. لازم به ذکر است یکی از مشکلاتی که در بررسی و درک متون قدیمی با آن مواجهیم خلط میان مصداق و مفهوم است. برای تعیین ظرفیت فعل در این متون باید ذهن را خالی از معنی، مفهوم و مصداق



بررسی جملات حاوی فعل kar- در زبان‌های فارسی ... (سحر وحدتی حسینیان) ۳۱۹

امروزی فعل نمود. بنابراین ترجمه فارسی جملات، بدون برابرتهادهای امروزی فعل kar- نظیر ساختن، آفریدن، ایجاد کردن، انجام دادن و غیره ارائه شده است.

1) nom, acc (sb), v:

DSe.49:

	<u>didām</u>	<u>aniyām</u>	<u>akunavam</u>
pasāva	acc.sg.f	acc.sg.f	pret.1sg.act
	(sb)	(adj)	

پس دژ دیگری را کردم.

DSs.4:

<u>hya</u>	<u>šiyātim</u>	<u>kunautiy</u>	<u>martiyahyā</u>
nom.sg.m	acc.sg.f	ind.3sg.act	dat.sg.m
(pron.rel.)	(sb)		(sb)

آنکه شادی را می‌کند برای انسان.

Yt.5.90:

<u>tauua</u>	<u>mazdā</u>	<u>kərənaot</u>	<u>taçarə</u>
gen.2 <sup>nd</sup> .sg	nom.sg.m	pret.3sg.act	acc.sg.n
(pron.pers.)	(sb)		(sb)

مزدا کرد راه تو را.

V.21.5:

<u>raoxšnəm</u>	<u>kərənauuāhi</u>	<u>dāmahuua</u>
acc.sg.n	sub.2sg.act	loc.pl.n
(sb)		(sb)

روشنی را بکن در جهان.

در همه جملات بالا کلمات متشکل از اسم ذات یا معنی، مفعول مستقیم فعل kar-

هستند.

DB.2.23:

<u>Mādaiy</u>	<u>hamaranam</u>	<u>akunauš</u>	<u>Mādaibiš</u>
loc.sg.m	acc.sg.n	pret.3 <sup>th</sup> sg.act	ins.pl.m
(adj)	(sb)		(adj)

در ماد آنجا نبرد کرد با مادی‌ها.

قبل از بررسی این جمله بهتر است به دو ترکیب hamarankara- (battle-maker; worrier) و ušhamarankara- (good worrier) نبردکننده خوب، جنگجوی خوب) توجه کنیم. هر دو جزو ترکیبات تعیینی (determinative) با جزء دوم فعلی و از لحاظ معنایی صفت فاعلی هستند. آنگونه که کنت (Kent 1953: 53 § 160) نیز در کتاب خویش آورده است این دو عضو ترکیب دارای رابطه نحوی مفعولی هستند؛ یعنی جزء اول مفعول جزء دوم می‌باشد (کسی که نبرد را می‌کند) اگر چنین رابطه‌ای بین این دو عضو ترکیب برقرار است پس نباید رابطه نحوی بین آن‌ها در هم‌نشینی در یک جمله از بین رود، و از نظر ساخت واژی مرکب به شمار آید. به نظر می‌رسد یکی از معیارهایی که در تعیین فعل مرکب کمتر مد نظر قرار می‌گیرد و یا اصلاً بدان توجهی نمی‌شود وجود ترکیبات فعلی و رابطه نحوی بین آنهاست. باید توجه داشت که فعل مرکب یک واحد ساختاری را تشکیل می‌دهد و در صورت هم‌نشینی با اجزاء فعلی یا غیرفعلی دیگر می‌تواند تشکیل یک کلمه مرکب دهد.

بنابراین با توجه به توضیحات بالا باید اضافه کرد hadā Mādaibiš متمم مفعول صریح hamaranam است نه فعل akunauš hamaranam یا akunauš.

DSO.4:

<u>Cūšāyā</u>	<u>idā</u>	<u>frašam</u>	<u>akunavam</u>
loc.sg.f	adv	acc.sg.n	pret. 1sg.act
(sb)		(adj)	

در شوش اینجا شگفت کردم.

DSs.2:

<u>hya</u>	<u>frašam</u>	<u>ahyāyā</u>	<u>būmiyā</u>	<u>kunautiy</u>
nom.sg.m	acc.sg.n	loc.sg.f	loc.sg.f	ind.3sg.act
pron.rel	(adj)	pron.pers	(sb)	

آنکه شگفت در این سرزمین می‌کند.

در DNb.2 جمله‌ای بدین صورت با فعل dā آمده است

hya adadā ima frašam tya vainataiy

ترجمه‌ای که کنت از هر سه مورد ارائه داده است چنین است

Dso.4:I constructed here at Susa an excellent (building)

DSs.2: who makes excellence in this earth

DNb.2: who created this excellent work which is seen

معنی متفاوت این سه جمله در کنت قابل توجیه نیست بالاخص در DSs.2 که به جای صفت، اسم جایگزین آن شده است.

کلمه fraša به صورت جزء اول ترکیب در اوستا به شکل frašao.kərəti و frašao.cartər و در Yt.19.11 به صورت جمله زیر آمده است که منظور شگفت (عالی) کننده هستی است.

	<u>frašəm</u>	<u>ahūm</u>
<u>kərənauuan</u>	acc.sg.m	acc.sg.m
sub.3pl.act	(adj)	(sb)

بکنند شگفت‌انگیز، هستی را.

با توجه به ظرفیت فعل kar- و وجود یک مفعول در جمله، این صفت در هر سه جمله مطمئناً جانشین اسم شده است اما اینکه جانشین هستی یا بنا یا چیز دیگری شده است با توجه به متن باید قضاوت کرد.

#### 2) nom. 2 acc. v.

اینجا لازم است یادآور شود که متمم‌های فعل kar- در متون فارسی باستان و اوستایی از الگویی که در بخش مقدمه مقاله آمد پیروی می‌کنند؛ اما چنانچه در مثال‌های این مقاله نیز مشهود است در شواهد اوستایی موارد خارج از این الگوها را نیز می‌توان دید.

اشمیت (2014: 201) در ذیل ریشه kar- می‌نویسد این ریشه می‌تواند با دو حالت مفعولی که یکی از آنها predicate noun می‌باشد به کار رود مانند xšāyaθiyam kar- hamiciyam kar-, ucāram kar- و در ادامه اضافه می‌کند که شماری از افعال سبک مرکب (funktionsverbgefügen) تا حدودی از نظر ساخت‌وازی یا معنایی کاملاً واضح نیستند از آن جمله -zura kar-, -uzmayāpati kar-, -patipadam kar-, -miθa kar-, -gāθavā kar-, -azdā kar-, -patišam kar-.

در ادامه به توضیح هریک از جملات حاوی این کلمات خواهیم پرداخت

2-1) nom. acc (sb), acc (adj), v:

DB.4.10:

<u>hauv</u>	<u>Pārsam</u>	<u>hamiçiyam</u>	<u>akunauš</u>
nom.3 <sup>th</sup> sg	acc.sg.m	acc.sg.m	pret.3 <sup>th</sup> sg.act
(pron.pers.)	(sb)	(adj)	

او پارس را یاغی کرد.

DB.4.76:

<u>ava-taiy</u>	<u>Auramazdā</u>	<u>ucāram</u>	<u>kunautuv</u>
acc.sg	nom.sg.m	acc.sg.n	imp.3sg.act
(pron.demon).	(sb)	(adj)	

آن را برای تو اهورامزدا نیک فرجام کناد.

Y.9.4:

<u>kərənaot</u>	<u>aiŋhe</u>	<u>xšaθrāda</u>	<u>amaršənta</u>	<u>pasu</u>	<u>vīra</u>
pret.3sg.act	gen.sg	abl.sg.n	acc.du.m	acc.du.m	acc.du.m
	pron.ref	(sb)	(adj)	(sb)	(sb)

کرد در شهریاری اش نامیرا گوسفند و مرد را.

Yt.5.78:

<u>arəmačštā</u>	<u>aniiā</u>	<u>āpō</u>	<u>kərənaot</u>
acc.pl	acc.pl.f	acc.pl.f	pret.3sg.act
(adj)	(adj)	(sb)	

ایستا، آب‌های دیگر را کرد (آب‌های دیگر را ایستا کرد).

در جملات بالا نقش صفتی که حالت مفعولی دارد تمیز می‌باشد. ساده‌ترین تعریفی که می‌توان از نقش تمیز در جمله داشت همان است که در دستور وابستگی (طیب‌زاده ۱۳۹۳: ۱۱۵-۱۱۶) ارائه شده: متمم اجباری فعل است که «به صورت گروه اسمی، گروه صفتی و گروه حرف اضافه‌ای در جمله ظاهر می‌شود و به نوعی با متمم مستقیم یا مفعول جمله هم‌ارز است». راسخ مهند (۱۳۸۴: ۵۲-۵۳) در تشخیص تمیز در جملات فارسی ویژگی‌هایی بیان می‌دارد که از آن جمله است همراه بودن مفعول صریح آن با *را* و آوردن پی‌واژه (clitic) بعد از تمیز جهت تاکید. بالطبع هیچ‌یک از این ویژگی‌ها قابل تعمیم در زبان‌های تصریفی نیستند؛ اما آنچه مسلم است اطلاعات جدیدی است که از تمیز می‌توان

بررسی جملات حاوی فعل kar- در زبان‌های فارسی ... (سحر وحدتی حسینیان) ۳۲۳

راجع به مفعول صریح جمله بدست آورد و اینکه در ژرف‌ساخت، تمیز می‌تواند مسند جمله اسنادی باشد؛ یعنی با مفعول صریح جمله یک جمله اسنادی بسازد. چنانچه در ادامه خواهد آمد تمیز می‌تواند صفت یا اسم باشد و در حالت‌های مفعولی و مفعولی‌فیه ظاهر شود و با توجه به هم‌مرجع بودن با مفعول صریح، جنس آن را نیز می‌پذیرد.

DB.1.50:

<u>hya</u> avam	<u>Gaumātam</u> tyam magum	<u>xšačam</u>	<u>dītam</u>	<u>caxriyā</u>
nom.sg	acc.sg.m	acc.sg.n	acc.sg.n	perf.opt.3sg.act
(pron.rel.)	(sb)	(sb)	(adj)	

آنکه از آن گئوماته مغ بتواند شهریاری را ستانده کنی.

در این جمله سه حالت مفعولی داریم dītam(adj) xšačam(sb) Gaumātam(sb) ترجمه‌ای نیز که توسط کنت ارائه شده است بدین شرح می‌باشد:

Who might make that Gaumauta the Magian deprived of the kingdom

آنکه بتواند آن گئوماته مغ را محروم از شهریاری کنی.

از آنجایی که dītam از ریشه (Av. *zyā-*) *dī-* OP. همواره با دو مفعول همراه است، کنت xšačam را وابسته dītam گرفته و دو مفعول جمله را dītam و Gaumātam می‌گیرد و ازینرو هر دو را هم‌مرجع و هم‌جنس یعنی هر دو در حالت مفعولی مفرد مذکر (مراجعه شود به ذیل *dī<sup>2</sup>* و *Gaumāta-* در واژه‌نامه کنت). در ضمن این جمله تنها جمله‌ای است که کنت dītam را در معنای معزول و محروم گرفته است. به جملات زیر دقت شود:

DB.1.44: aita xšačam tya Gaumāta hya maguš adīnā Kabūjīyam

این شهریاری که گئوماته مغ ستاند از کمبوجیه.

DB.1.46: pasāva Gaumāta hya maguš adīnā Kabūjīyam

پس گئوماته مغ ستاند از کمبوجیه [شهریاری را].

DB.1.59: xšačamšim adam adīnam

شهریاری را از او من ستاندم.

با توجه به ظرفیت فعل، الگوی قرارگیری متمم‌ها و جملات بالا به عنوان شاهدهی بر نوع رابطه فعل *adīnā* با متمم‌های خود می‌توان دریافت که یکی از مفعول‌ها dītam است که تمیز مفعول صریح فعل می‌باشد اما آن مفعول صریح گئوماته نیست؛ زیرا dītam هیچ رفع ابهامی از گئوماته نمی‌کند. گئوماته ستانده شده از شهریاری است جمله‌ای بی معنی و مبهم

است، زیرا آنچه که ستانده می‌شود از گئوماته شهریاری است. بنابراین *xšačam* و *dītam* متمم‌های فعل *kar-* می‌باشند که هر دو هم‌مرجع و هم‌جنس در حالت مفعولی مفرد خنثی باید باشند و همان گونه که از جملات اخیرالذکر بویژه جمله آخر برمی‌آید *gaumāta* متمم دوم ریشه *dī* است.

DB1.62:

<u>ava</u>	<u>adam</u>	<u>patipadam</u>	<u>akunavam</u>
acc.sg	nom.1 <sup>st</sup> sg	acc.sg.n	pret. 1sg.act
(pron.demon.)	(pron.demon.)	(adj)	

آن را من برپای کردم.

کنت *patipadam* را عبارت قیدی گرفته است که این با توجه به ظرفیت فعل *kar-* قابل تعمق است؛ در این جمله با حذف *patipadam* و با توجه به وجود یک حالت مفعولی باید جمله از نظر معنی و ساختار کامل باشد که چنین نیست. احتمال متمم قیدی آن بسیار ضعیف است چون با کمی دقت در جمله در خواهیم یافت که *patipadam* در واقع صفتی است که رفع ابهام می‌کند از حالت مفعولی اول که ضمیر است و بجای *xšačam* قرار گرفته. بار تلمه نیز *patipadam* را صفت می‌گیرد.

DB.4.89-91:

*i(ya)m dipīmayi ty(ām) adam akunavam patišam ariyā āha utā pavastāyā utā carmā graoītā āha patišamayi patikaram akunavam patišam uvadām akunavam*

این کتیبه‌ای است که من کردم. به علاوه، آریایی بود و هم بر لوحه‌های سنگی و هم بر چرم تالیف شد. به علاوه، پیکرم را کردم. به علاوه، نسب نامه [ام] را کردم.

اشمیت (Schmitt 2014: 232) بر خلاف کنت که *patišam* را قید می‌گیرد، در مورد اینکه کلمه *patišam* در این جمله صفت یا قید است مطمئن نیست و چنانچه در ابتدای این بند هم آمد این کلمه را به صورت *kar-patišam* در معنای اضافه کردن می‌گیرد اما به توجه به ظرفیت فعل *kar-* و اینکه این کلمه هیچ اطلاعات جدیدی را در مورد مفعول صریح نمی‌دهد و هیچ رفع ابهامی از آن نمی‌کند و نظر به عدم وجود الگوی متعارف در قرارگیری کلمات، این کلمه قید است.

DNb.50-51:

بررسی جملات حاوی فعل kar- در زبان‌های فارسی ... (سحر وحدتی حسینیان) ۳۲۵

<u>marī°kā</u>	<u>daršam</u>	<u>azdā</u>	<u>kušuvā</u>	<u>ciyākaram</u>	<u>amiy</u>
voc.sg.m	(adv)	acc.pl.f	Imp.2sg. mid	(adv)	Ind.1sg.act
(sb)		(adj)			

ای مرد به شدت آشکار کن چگونه هستم.

کنت در واژه‌نامه فارسی باستان azdā را قید و اشمیت این کلمه را قید گزاره‌ای (predicative adverb) آورده است. این کلمه کلاً در چهار جمله به شرح زیر به کار رفته است:

DB.1.32: kārahyā naiy azdā abava tya Bardiya avajata

برای مردم آشکار نشد که بردیا کشته شده.

DNa.43-44: adataiy azdā bavātiy Pārsahyā martiyahyā dūraiṣ arštiš parāgmatāt

آنگاه برای تو آشکار شود نیزه مرد پارسی دور رفته.

DNa.45-47: adataiy azdā bavātiy Pārsa martiya dūray apiy hacā Pārsā partaram patiyajatā

آنگاه برای تو آشکار شود مرد پارسی دور از پارس نبرد کرده است.

سه جمله بالا جملات اسنادی هستند و مسند نیز می‌تواند شامل گروه قیدی و صفتی باشد اما در جمله مورد بحث ما در مورد کارکرد قیدی azdā نمی‌توان کاملاً مطمئن بود؛ با توجه به ظرفیت فعل kar- و وجود فقط یک جمله که بایستی تنها مفعول جمله باشد، حذف قید در صورت افزوده فعل یا جمله بودن، نباید هیچ لطمه‌ای به معنی و ساختار جمله وارد آورد؛ اما با حذف قید ما با جمله ناقصی از نظر ساختاری و معنایی مواجهیم\*  
 ای مرد به شدت کن چگونه هستم. پس در مورد این کلمه دو احتمال وجود دارد: (۱) از آنجایی که در پهلوی اشکانی و فارسی میانه این کلمه صفت است پس مغایرتی ندارد در فارسی باستان نیز صفت باشد که در اینصورت در حالت مفعولی جمع مونث در جمله ظاهر شده است. (۲) در صورت پذیرفتن کارکرد قیدی این کلمه، azdā متمم قیدی و در نتیجه متمم اجباری فعل جمله است.

DSj.3:

visam tya adam akunavam	<u>aniyaōā</u>	naiy <u>akunavam</u>	yaōā AMm
	?	pret.1sg.act	kāma āha
<u>avaōā</u>	<u>akunavam</u>		

adv pret. 1sg.act

همه آنچه را من کردم به گونه دیگری نکردم آنگونه که خواست اهورا مزدا بود چنان کردم.

aniyaōā و avaōā در تعبیر کنت قید گرفته شده‌اند. چنانچه قبلاً نیز اشاره رفت قیود جمله قابل حذفند و با حذف آنها نباید هیچ لطمه‌ای به ساختار جمله وارد شود. با توجه به اینکه نوع قید را کنت مشخص نکرده ولی می‌توان دریافت هر دو بایستی از نوع قید حالت باشند که کیفیت و چگونگی فعل را بیان می‌کنند. در مورد قید کاملاً این قابل درک است که در واقع جانشین جمله قبلی -خواست/هورامزدا بود- شده است. اما در مورد قید اول با حذف قید، فعل -kar- همراه با یک مفعول جمله‌ای باقی می‌ماند -همه آنچه را من کردم، نکردم- که می‌توان دریافت اینجا از ظرفیت فعل کاسته شده است و برای رفع ابهام نیاز به اسم یا صفت یا متمم قیدی است. بنابراین با توجه به اینکه در خوانش این کلمه نیز اتفاق نظری وجود ندارد می‌توان به قرائت این کلمه شک کرد و گفت کلمه ای که می‌بایست اینجا قرار بگیرد می‌تواند علاوه بر قید، صفت نیز باشد.

Yt.10.28:

<u>staβrā</u>	<u>aiθiā</u>	<u>kərənaoiti</u>
acc.pl.f	acc.pl.f	ind.3sg.act
(adj)	(sb)	

[آنکه] محکم تیرک‌ها را کند.

Yt.13.26:

<u>yā</u>	<u>afraouruuisuat</u>	<u>kərənauuainti</u>	<u>īrəm</u>
nom.pl	acc.sg.n	ind.3pl.act	acc.sg.n
pron.rel.	(adj)		(sb)

آنکه مقاومت‌ناپذیر می‌کنند حمله را.

با توجه به اینکه در اوستا به مانند فارسی باستان الگوی ثابتی برای ترتیب قرارگیری کلمات وجود ندارد، در تعیین ظرفیت افعال توجه به بافت متن اهمیت ویژه‌ای دارد. با توجه به بافت متن در این دو جمله فعل -kar- با دو حالت مفعولی همراه است که یکی از حالت‌های مفعولی نقش تمیز را برعهده دارد درحالیکه اگر این دو جمله را خارج از متن در نظر بگیریم، به خطا می‌توان آن را با یک مفعول مستقیم در نظر گرفت که با صفتی همراه شده است.





اما اگر جزء غیر فعلی (اسم) نقش تمیز را پذیرا نباشد آیا این نوع هم‌نشینی اسم با فعل می‌تواند فعل مرکب یا انضمامی تشکیل دهد؟ باید توجه کنیم در هم‌نشینی اسم با جزء فعلی -kar/انجام‌دادن نوع عمل بدون توجه به نتیجه عمل مدنظر است، در واقع بیان‌کننده عملی است که بر حالت مفعولی اول انجام می‌شود. در دو جمله فوق XPh.43 و DB.4.65 اسم و صفت قبل از فعل، محدودکننده معنای فعل هستند. در XPh.43 صفت، هم‌مرجع با مفعول صریح و نشانگر نتیجه عمل و تغییر حالت می‌باشد اما در DB.4.65 اسم دوم (zūra) غیرهم‌مرجع با اسم نخست (škauoim) و نمایانگر نوع عمل انجام یافته بر روی حالت مفعولی اول است یعنی دارای نقش تمیز نیست. پس مبین چه نقشی می‌تواند باشد؟

DB.4.65:

naiy <u>škauoim</u>	naiy <u>tunuvatam</u>	<u>zūra</u>	<u>akunavam</u>
acc.sg.m	nom.sg.m	acc.sg.n	pret.1sg.act
(adj)	(adj)	(sb)	

نه درویش را نه توانمند را خدعه کردم.

لازم به ذکر است اشمیت (Schmitt 2014: 295) zūra را قید گرفته است. دلیل مرکب نگرفتن فعل zūra akunavam وجود ترکیب -zūrakara است که چنانچه در ذیل hamarana-kara توضیح داده شد، رابطه نحوی حاکم بین این دو نباید در هم‌نشینی آن‌ها در جمله از بین برود. از طرفی با ازبین رفتن حالت تصریفی در زبان فارسی میانه کارکردهای حالت با حروف اضافه و یا براساس قرارگیری کلمات در جمله مشخص می‌شود. جملات زیر از مینوی خرد به جمله فوق از نظر ساختار و معنی شباهت دارد:

2: 186 ka-t amā anāgīh padiš kunēm...

هنگامی که به تو ما آسیب (بدی) کنیم...

46: 4 ...kū-š tis-iz zyān pad ōy kas kard,

او هیچ زیان به آن کس نکرد.

46: 5 ...kū-mzyān-ēw ī bowandag pad-iškard...

که من زیانی کامل به او کردم...

در سه جمله بالا مفعول صریح فعل -kar- و -kun- به ترتیب anāgīh و zyān و zyān-ēw ī bowandag می‌باشند و t و kasōy و š به ترتیب متمم مفعول غیرصریح جملات هستند که با حرف اضافه pad همراه شده‌اند و مبین نوع عملی است که بر روی کسی (چیزی) انجام

می‌گیرد. اگر kardzyān را جزو افعال مرکب جداشدنی بگیریم باز هم تغییری در نقش کلمات t و kasōy و š پدید نمی‌آید. چنانچه در بخش مقدمه اشاره شد برچسب‌های حالت خصوصیات مهم معنایی حالت را منعکس می‌سازند.

Y.9.28:

<u>skəndəm</u>	<u>šē</u>	<u>manō</u>	<u>kəranūiḍi</u>
acc.sg.m	gen.sg	acc.sg.n	imp.3sg.act
(sb)	pron.pers.	(sb)	

تخریب، اندیشه‌اش را کند (اندیشه‌اش را تخریب کند).

هرچند ترکیبی از جزء فعلی kar- و skənda- در دست نداریم اما باز هم نشان دهنده نوع عملی است که بر اندیشه صورت می‌گیرد.

بنابراین ترجمه جملات بالا می‌تواند چنین باشد: نه خدعه درویش را نه خدعه توانمند را کردم/ نه به درویش نه به توانمند خدعه کردم. تخریب اندیشه‌اش را کند/ تخریب در اندیشه‌اش کند

DNb.9:

	<u>skauoiš</u>	<u>tunuvatahyā</u>	<u>mīea</u>	<u>kariyaiš</u>
tya	nom.sg.m (n?)	gen.sg.m	rā°diy	nom.sg.n
	(adj)	(adj)		ind.opt.3sg.act
			(sb)	pass.

که فقیر به دلیل توانگری بدی کرده شود.

تحلیل جملات این قسمت با توجه به عدم وجود نمونه‌های بیشتر، قدری دشوار است. این جمله در حالت مجهولی آمده است. کنت miēa را در حالت مفعولی مفرد خنثی و skauoiš را در حالت فاعلی مفرد مذکر آورده است. اگر حالات تحلیلی کنت درست باشد، حالت مفعولی با فعل مجهول جمله، نشان از جمله‌ای با دو حالت مفعولی دارد که پس از مجهول شدن فعل، مفعول صریح به حالت فاعلی تغییر یافته و مفعول دوم در حالت مفعولی باقیمانده؛ یعنی کنت miēa kariyaiš به احتمال زیاد یک فعل مرکب گرفته است. نتیجه ثانویه‌ای که از تحلیل کنت می‌توان به دست آورد این است که همراه همکرد در حالت مفعولی ظاهر می‌شود.

طبق مطالب بیان شده در بخش ۲-۲ می‌توان گفت حالت مفعولی دوم (miēa) به عنوان مفعول صریح جمله باید در حالت فاعلی در نظر گرفته شود ولی در مورد skauoiš به عنوان

متمم مفعول صریح جمله که صرف آن حالت فاعلی مفرد را نشان می‌دهد می‌توان قایل به سه نظر بود:

۱. در هنگام مجهول شدن چنین جملاتی همه حالات مفعولی در جمله تبدیل به حالت فاعلی می‌شوند. صحت این مطلب جز با بررسی همه جملات حاوی افعالی دارای دو حالت مفعولی قابل اثبات نیست.

۲. متمم مفعول صریح از حالت مفعول صریح جمله تبعیت می‌کند. نیاز به نمونه‌های بیشتری دارد.

۳. به دلیل صفت بودن skauēiš از نظر جنس و حالت با مفعول صریح miēa مطابقت کرده است که احتمال آن بسیار ضعیف است.

3) nom. loc. v.:

حالت مفعولی فیه به مفهوم مکان (در) مقصد (به) مبدا یا مرجع (از) و مسیر (از طریق) اشاره دارد (Blake 2004: 151) و همه آنها تغییر در حالت یا وضعیت و در برخی جملات حاوی اطلاعات جدیدی است. اینجا چنانچه می‌بینیم در واقع مفعولی فیه از مفعول صریح جمله رفع ابهام می‌کند؛ بنابراین حالت مفعولی فیه در این جملات نقش تمیز دارد.

DB.2.76:

			<u>uzmayāpatiy</u>	
	<u>pasāvašim</u>	<u>Hagmatānaiy</u>	loc.sg.n	<u>akunavam</u>
	acc.3 <sup>th</sup> sg	loc.sg.m	(adj) as sb	pret.1sg.act
	pron.demon	(sb)	*According to Schmitt (sb)	

پس او را در همدان بر دار کردم.

DB.4.35:

	<u>diš</u>	<u>Auramazdā</u>	<u>dastayā</u>	<u>akunauš</u>
pasāva	acc.3 <sup>th</sup> pl	nom.sg.m	manā loc.sg.m	pret.3 <sup>th</sup> sg.act
	pron.pers	(sb)	(sb)	

پس آنان را اهورامزدا در دست من کرد.

DSe.45:

<u>dastakrtam</u>	<u>vasiy</u>	tya	<u>paruvam</u>	naiy	<u>gāəvā</u>	<u>kartam</u>
nom.sg.n	adv		acc.sg.n		loc.sg.m	nom.sg.n

بررسی جملات حاوی فعل kar- در زبان‌های فارسی ... (سحر وحدتی حسینیان) ۳۳۱

(adj)		(adj) as adv	(sb)	(adj)
<u>ava</u>		<u>gāovā</u>	<u>akunavam</u>	
acc.sg	adam	loc.sg.m	pret. 1sg.act	
(pron.demon.)		(sb)		

[کارهای] دست‌ساز بسیاری که پیشتر نه در جای کرده شده، آن را من در جای [خود] کردم.

Yt.10.109:

	<u>hā</u>	<u>ništāta</u>	<u>kiriieiti</u>
<u>išarə</u>	nom.sg	loc.sg.f	ind.3sg.act.
adv	pron.demon.	(sb)	pass.

بلافاصله آن [حکم] در دستور کرده می‌شود.

V.8.40:

	<u>hūuam</u>	<u>tanūm</u>	<u>aiiaoždāta</u>	<u>kəṛənaoiti</u>
<u>āat</u>	acc.sg	acc.sg.f	loc.sg	ind.3sg.act
<u>vīspam</u>	pron.demon	(sb)	(sb)	

آنگاه همه آن تن را در آلودگی می‌کند.

Yt.15.56:

	<u>mam</u>	<u>yaštō</u>	<u>kəṛənauuāni</u>
yezi	acc.1 <sup>st</sup> .sg	loc.sg.f	sub.1sg.act
	(pron.pers.)	(sb)	

اگر مرا در ستایش بکنی.

#### ۴. نتیجه‌گیری

با بررسی فعل kar- دریافتیم که این فعل در هم‌نشینی با اجزاء غیرفعلی به ویژه در جملاتی با دو حالت مفعولی فعل مرکب یا انضمامی تشکیل نمی‌دهد. این فعل در هر دو زبان اوستایی و فارسی باستان نه تنها تهی از معنا نشده است، بلکه به نوعی از وسعت معنایی نیز برخوردار بوده؛ یعنی توانایی جاننشینی با افعال دیگری را دارا بوده است. در فارسی باستان نمونه‌های عینی وجود دارند. به جملات زیر دقت شود.

DSo.4: Çūšāyā idā frašam akunavam

در شوش اینجا شگفت کردم.

DNb.2: ima frašam tya vainataiy hya adadā

آنکه این شگفت را، که دیده می‌شود، آفرید.

DSs.2: hya frašam ahyāyā būmiyā kunautiy

آنکه شگفت در این سرزمین می‌کند.

DNa.36: vašnā Auramazdāhā adamšim gāoavāniyašādayam

به خواست اهورامزدا من آن را در جای [خود] نشاندم.

DSe.45: ava adam gāoavā akunavam

آن را من در جای [خود] کردم.

DB.1.66: adam kāram gāoavā avāstāyam

من سپاه را در جای [خود] قراردادم.

چنانچه مشاهده شد بررسی ظرفیت فعل در زبان‌های اوستایی و فارسی باستان نتایجی نیز دارد که حائز اهمیت است از جمله تصحیح متن، تعیین نقش کلمات و در پی آن ارائه معنایی نزدیک به متن.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ترجمه‌های سه جمله بالا مطابق با ترجمه‌هایی است که در مقاله شین‌توک ارائه شده است.
۲. پژوهشی درباره افعال مرکب، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۳. شامل مثال‌ها و شواهدی از دستورها، آثار زبان‌شناسان، شم زبانی و نیز یادداشت‌های دبیرمقدم از کاربردهای روزمره افعال (دبیرمقدم ۱۳۹۱: ۱۷۰ زیرنویس)
۴. محققان نامبرده کلمه *predicate noun* یا *secondary predicate* را به کار برده‌اند نه *object complement*.
۵. کنت واژه *factitive verb* را به کار برده است.

## شرح علایم اختصاری

Y: یسنا

Yt: یشت

V: وندیداد

DB: کتیبه داریوش، بیستون

DNa: کتیبه نقش رستم a

DNb: کتیبه نقش رستم b

DSe: کتیبه داریوش، شوش e

DSj: کتیبه داریوش، شوش j

DSo: کتیبه داریوش، شوش o

DSs: کتیبه داریوش، شوش s

XPh: کتیبه خشایارشا، پرسپولیس h

A<sup>2</sup>Sd: کتیبه اردشیر دوم؛ شوش d

## کتاب‌نامه

- باطنی، محمدرضا (فروردین ۱۳۶۸). «فارسی زبانی عقیم؟»، *ماهنامه آدینه*، ش ۳۳، صفحات ۶۶-۷۱.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۴۷). *دستور زبان فارسی*، تبریز، انتشارات کتابفروشی تهران.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *مجموعه مقالات پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی*، چ ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- راستارگویوا، ورا سرگی یونا (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی میانه*، ترجمه ولی الله شادان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۴). «بررسی ویژگی‌های تمیز در زبان فارسی»، *فصلنامه نامه فرهنگستان*، ش ۳ (پیاپی ۲۷)، صفحات ۴۷-۵۴.
- شین توک، گلوریا (پاییز ۱۳۶۳). «شکل‌گیری افعال انضمامی (مرکب) در زبان فارسی»، ترجمه ابراهیم جدیدی سلیمی، *فصلنامه دانشکده ادبیات علوم انسانی تبریز*، ش ۱۳۳، صفحات ۱۲۷-۱۵۲.
- طباطبایی، سید علاءالدین (تابستان ۱۳۸۴). «فعل مرکب در زبان فارسی»، *فصلنامه نامه فرهنگستان*، ش ۲۶، صفحات ۲۶-۳۴.

- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۳). *دستور زبان فارسی بر اساس نظریه گروه‌های خودگردان در دستور وابستگی*، ج ۲، تهران، نشر مرکز.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۱). «کلمه مرکب و معیارهای تشخیص آن در زبان فارسی»، به کوشش حمید زرین‌کوب، *مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی*، جلد اول، مشهد، دانشگاه مشهد، صفحات ۱۶۹-۲۷۱.
- منصوری، مهرزاد (۱۳۹۲). «فعل سبک در افعال مرکب فارسی»، *فصلنامه مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران*، ش ۱، صفحات ۷۷-۱۰۴.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳۶۳). *دستور زبان فارسی*، تهران، توس.
- وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۵۱). «در زبان فارسی فعل مرکب نیست»، به کوشش حمید زرین‌کوب، *مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی*، جلد اول، مشهد، دانشگاه مشهد، صفحات ۲۶۴-۲۶۸.

- Bartholomae, Christian (1961). *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, Walterde Gruyter & CO.
- Brunner, Christopher J. (1977). *A syntax of Western Middle Iranian*, Delmar, New York, Carvan Books.
- Blake, Barry J. (2004). *Case*, 2th edition, Cambridge, Cambridge University Press.
- Forbes, Duncan (2009. original1976), *A Grammar of the Persian Language*, Charleston SC, United States, Bibliolife.
- Goldberg, Adele E. (Feb. 16-19 1996), 'Words by Default: Optimizing Constraints and the Persian Complex Predicate', In. David Librik & Roxana Beeler, *Proceeding of the Twenty-Second Annual Meeting of the Berkeley Linguistics Society (BLS)*, University of California, USA, Berkly Linguistic Society, pp.132-146.
- Folli, Raffaella, Heidi Harley & Simin Karimi (Oct. 2005). 'Determinants of event type in Persian complex predicates', *Lingua journal*, vol 115, no.10, pp. 1365-1401.
- Haspelmath, Martin (2008). 'Terminology of Case', In. Andrej Malchukov & Andrew Spencer, *The Oxford Handbook of Case*. Oxford-NewYork, Oxford University Press, pp. 505-517.
- Jones, William (1828), *A Grammar of the Persian Language*, London, W. Nicol.
- Kent, Roland G. (1953). *Old Persian Grammar, Texts, Lexicon*, 2th edition, New Haven Connecticut, American Oriental Society.
- Lambton, A.K.S. (2000. Original 1953), *Persian Grammar*, Cambridge, Cambridge university Press.
- Martínez, Javier & Michel de Vann (2014). *Introduction to Avestan*, trans. by Ryan Sandell, Leiden/Boston, Brill.
- Megerdooian, K. (2012), 'The status of the nominal in Persian complex predicates'. *Natural Language and Linguistic Theory journal* 30, pp.179-216. Doi: 10.1007/s11049-011-9146-0.
- Phillot, D. C. (1919), *Higher Persian Grammar*, Calcutta, Calcutta university press.



بررسی جملات حاوی فعل -kar در زبان‌های فارسی ... (سحر وحدتی حسینیان) ۳۳۵

- Reichert, Hans (1909). *Awestisches Elementabuch*, Heidelberg, Carl Winter's Universitätsbuchhandlung.
- Schmitt, Rüdiger (2014). *Wörterbuch der altpersischen Königsinschriften*, Wiesbaden, Reichert Verlag.
- Sundermann, W. (1989). 'Mittelpersisch', In R. Schmitt, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert, pp. 138-164.
- Telegdi, Z. (1951). 'Nature et Fonction des Périphrases Verbales Dites 'Verbes Composés' en Person', *Acta Orientalia*, 315-334.
- West, Martin L. (2011). *Old Avestan Syntax and Stylistics*, Berlin/Boston, De Gruyter.
- Windfuhr, Gernot. L. (1979). *Persian Grammar: History and State of its Study*, Mouton, The Hague.